نسبت اخلاق و زیبایی‌شناسی در اندیشهٔ شیلر

علی سلمانی*

غلامرضا شاملو**

تـاریخ دریـــافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۸

تـاریخ پذیـرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۷/۲۹

چکیده

شیلر به عنوان یک فیلسوف کانتی بسیاری از عقاید کانت در بحث از زیبایی‌شناسی را مبنای اندیشهٔ خود می‌سازد. اما، به نظر می‌رسد که در بحث از رابطه میان زیبایی و اخلاق شیلر به گونه‌ای متفاوت عمل می‌نماید. این مقاله بر آن است تا به مسئلهٔ ارتباط میان زیبایی‌شناسی و اخلاق در اندیشه شیلر بپردازد و به این مسئله اساسی پاسخ دهد که زیبایی و اخلاق در اندیشهٔ این فیلسوفِ شاعر چگونه با همدیگر ارتباط برقرار می‌نمایند. به نظر می‌رسد که ماهیت این ارتباط زمانی روشن خواهد شد که به آرمان اصلی شیلر، یعنی همان تربیت اخلاقی و موضوعات دیگری که برای تبیین این آرمان مورد استفاده قرار می‌گیرد، توجه نماییم.

کلید واژه‌ها: شیلر، بازی، اخلاق، زیبایی‌شناسی

* استادیار دانشگاه بوعلی سینا salmany_Ali@yahoo.com

** مربی دانشگاه بوعلی سینا Rpshamloo@yahoo.com

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

مقدمه

بحث رابطه میان زیبایی و اخلاق یکی از اساسی‌ترین مباحث حوزهٔ زیبایی‌شناسی است که تا به امروز نیز ادامه یافته است. کانت نیز به عنوان سردمدار زیبایی‌شناسی مدرن در بخش «تحلیل امر زیبا بر حسب کیفیت»، امر زیبا را از امر مطبوع و امر خیر متمایز می‌سازد. ممکن است با توجه به همین بخش نقد قوه حکم، کانت را از آن دسته از فیلسوفانی بدانیم که در صدد جدا ساختن ریشه‌ای اخلاق از زیبایی‌شناسی است. اما، مباحث بعدی او ـ بحث از علقه تجربی به امر زیبا (اجتماع‌پذیری انسان)، نماد اخلاق بودن زیبایی و بحث از ایده‌های زیباشناختی ـ این عقیده را قوت می‌بخشد که وی در صدد برقراری ارتباط میان زیبایی‌شناسی و اخلاق است. اگرچه این ارتباط غیر مستقیم است و به هیچ وجه بر اخلاقی بودن داوری‌های زیباشناختی دلالت نمی‌کند، خود همین ارتباط نیز قابل توجه است. علی‌رغم تفاسیر مختلفی که در مورد رابطه میان زیبایی‌شناسی و اخلاق در اندیشه کانتی ارائه شده است، باید اعتراف کرد که او رابطه مستقیم میان زیبایی‌شناسی و اخلاق را منکر می‌شود.

شیلر، به عنوان یک فیلسوف کانتی، اگرچه مبانی زیبایی‌شناسی خود را از کانت اخذ می‌کند، اما بحث رابطه زیبایی و اخلاق را از دریچه‌ای دیگر مورد توجه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، وی دغدغه‌های تربیتی و اجتماعی خود را در تفسیر و، به معنای دقیق‌تر، اصلاح زیبایی‌شناسی کانت دخالت می‌دهد. دیدگاه او در مورد پیوند میان زیباشناسی و اخلاق مبتنی بر دیدگاه او نسبت به تمدن نوین همچون عامل تباهی سرشت انسان است؛ نگرشی که با این اظهار نظر روسو، که «انسان آزاد زاده شده است، ولی همه جا در قید و بند است.»، به تفکر سدهٔ هجدهم میلادی معرفی شد. شیلر، همانند روسو، این تباهی را ناشی از عقلانیت نوین می‌داند. از نظر وی، عقل انسان مدرن ابزارهای حیوانیت را که شرط انسانیت او و پیش‌شرط ضروری برای خلاقیت هنری است، از چنگش به در آورده است. با وجود اینکه وی همانند روسو به مشکل عظیمی که بشریت با آن مواجه است اشاره می‌کند، هیچ گاه همانند وی به شعارِ «بازگشت به طبیعت» اشاره نمی‌کند، بلکه همچون کانت در پی آن است تا عقلانیت انسان نوین را با حواس و غرایزش آشتی دهد تا وارستگی اخلاقی او را تضمین کند. (چنتلر، ۱۳۸۴: ۲۸۱-۲۸۲)

ماهیت تربیت اخلاقی

شیلر، به هیچ، وجه بحث مستقلی در مورد تربیت اخلاقی ندارد. اما، به نظر می‌رسد که تمامی نظریات او در مورد هنر مترادف با بحث تربیت اخلاقی است. او صریحاً معتقد است که تنها از طریق هنر و زیبایی است که می‌توان به اخلاقی کردن شخص امیدوار بود و مَنشی اخلاقی برای وی به ارمغان آورد. باید به یاد داشت که، از نظر شیلر، تنها با اشتغال به هنر و فرایند نقد و داوری، دو بخش ازهم‌گسیختهٔ انسان (میل و عقل یا احساس و عقل) در حالتی هماهنگ در کنار هم قرار می‌گیرند و تکرار همین اتفاق سبب می‌شود که شخص مَنشی آزاد و اخلاقی داشته باشد. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که پرداخت به هنر خود نوعی تربیت اخلاقی و تنها مرحلهٔ آن است. به عبارتی، می‌توان گفت که مراد از تربیت زیباشناختی در اندیشهٔ شیلر همان تربیت اخلاقی است.

باید توجه داشت که وقتی شیلر از تربیت زیباشناختی صحبت می‌کند، مراد و منظور او از تربیت همان تربیت سنتی و مرسوم نیست که با نوعی برنامه‌ریزی درسی مشخص به ذهن متبادر می‌شود، بلکه بیشتر مراد وی آن است که زیبایی‌شناسی و پرداخت به هنر می‌تواند اثر مثبتی بر روی انسان داشته باشد. پس این نوع تربیت اگرچه ممکن است مفاهیم علمی را به ما آموزش ندهد، برانگیزندهٔ حساسیت فرد به سمت برخی مفاهیم عالی انسانی است و از دریچهٔ آن انسان به صورت محسوس و اخلاقی عوض می‌شود. (Saperestein, 2004: 11)

یکسانی تربیت زیباشناختی با تربیت اخلاقی را می‌توان با توسل به ارتباط اندیشهٔ کانت و شیلر، تفاوت رویکرد شاگرد و استاد، و تحلیل مفاهیمی چون بازی و انگیزه‌های متقابل موجود در انسان بیش از پیش روشن ساخت.

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

کانت و شیلر

پیش از آنکه بتوان به درستی تأثیر اندیشهٔ کانت را بر روی نظریات شیلر بیان کرد، باید ابتدا به صورت اجمالی برخی از عقاید اصلی کانت را در تحلیل امر زیبا در نظر بگیریم؛ عقایدی که بعدها دارای تأثیر انکارناپذیری بر روی نظریهٔ آموزش زیباشناختی شیلر خواهد بود.

کانت در نقد سوم خود معتقد است که حکم زیباشناختی در مقابل حکم تجربی یا حکم فاهمه قرار دارد. در حالی که، حکم تجربی یا حکم فاهمه با خصوصیات ابژه یا عین سر و کار دارد، حکم زیباشناختی مرتبط با احساس و واکنش یا عکس‌العمل شخصی انسان به ابژه‌های زیباشناختی است. وی، در بحث از زیبایی، بر آزادی در تجربهٔ زیباشناختی بسیار تأکید می‌کند و با تصدیق بر اینکه در حکم زیباشناختی احساس فاعل شناسا ـ و نه خصوصیات ابژه ـ مبنای تعیّن بخش حکم زیباشناختی است، اعلام می‌کند که حکم زیباشناختی آزاد از علاقه به هدف یا غایتِ ابژه است. اگر ما چیزی را به واسطهٔ هدف یا غایتی که از آن انتظار می‌رود زیبا ارزیابی کنیم، داوری ما آزاد نخواهد بود، زیرا در این نوع قضاوت پای مفهوم به میان خواهد آمد و صحبت از مقاصد عملی به پیش کشیده خواهد شد. در واقع، از نظر کانت، اگر ما در داوری زیباشناختی از دخالت دادن هرگونه مفهوم (که مفهومِ غایت و هدف را نیز در بر می‌گیرد) اجتناب کنیم و از قید امیال و خواسته‌های خود رها شویم، داوری ما داوریِ آزاد خواهد بود و ما خودِ آزادی را احساس خواهیم کرد. نتیجهٔ چنین تأمل آزاد لذتی است که به «لذت بی‌علقه» معروف است. این نوع لذت نتیجهٔ فعالیت و همکاری قوای شناختی انسان است که کانت آن را «بازی آزاد قوای شناختی»[1] می‌نامد. اولاً، این لذت کاملاً ذهنی یا سوبژکتیو است؛ یعنی از احساس آدمی ناشی می‌شود و ثانیا، تأملی است؛ یعنی کاملاً حسی نیست، زیرا آن دارای یک حیث شناختی نیز هست؛ حداقل از این لحاظ که فعالیت قوای شناختی انسان، به طور کلی، در حالتی آزاد آن را موجب می‌شود. از آنجایی که در تأمل زیبایی ما هیچ احساس مالکیتی به ابژهٔ زیبا نداریم، به هیچ وجه در خطر نیستیم و آزادی ما به هیچ وجه تهدید نمی‌شود. این نوع آزادی کامل‌ترین نوع آزادی است، زیرا در جریان تجربهٔ آن ما از هر گونه امیال حسی، علایق فیزیکی، و حتی علایق اخلاقی رها و آزاد هستیم. این در حالی است که در تجربهٔ آزادی اخلاقی ما فقط از قید علایق و امیال رها هستیم و بس. (کانت، ۱۳۸۳: ۹۹ـ۱۴۶)

برای فهم بهتر لذتی که ما در واکنش به زیبایی احساس می‌کنیم، کانت نظریه‌اش را در مورد بازی آزاد قوا مطرح می‌سازد. علی‌رغم ارتباط بازی آزاد با حکم، این نوع بازیْ سوبژکتیو و فردی است و نه عقلانی. بازی، در حالی که از جانب مفاهیم محدود نیست، لذت و فهم را ایجاد می‌کند، اما نه از طریق شیوه‌های سنتیِ شناخت. در واقع، آن فرایندی است که قوای عالی و پست انسانی یعنی عقل و حس یا فهم و خیال، را هماهنگ می‌سازد. این نیروها یا قوا ذاتاً در مقابل همدیگرند، اما کانت ادعا می‌کند که باید به خاطر خیر موجود انسانی در کنار هم قرار بگیرند. این بازی است که می‌تواند حرکت به سوی هماهنگی را موجب شود. بازی آزاد ایجاد لذت می‌کند، زیرا به وسیله علقه یا میل محدود نیست، آن متعادل‌کنندهٔ دو وجه انسان است. از آنجایی که ما همگی درگیر این تنش هستیم و دارای قوای یکسان، پس همگی می‌توانیم تحت شرایط یکسان، بازی‌ای را که ازبین‌برندهٔ این تنش میان نیروها و قواست تجربه کنیم. به همین دلیل، باید همگان در مورد احکام زیباشناختی با هم توافق داشته باشند. کانت نیاز به توافق کلی در مورد احکام زیباشناختی را به واسطهٔ حس مشترک توجیه می‌کند. در واقع، حس مشترک همان حالتی است که از بازی آزاد قوای شناختی برای همگان ایجاد می‌شود. تنها به واسطهٔ فرض چنین حسی است که حکم ذوقی توجیه‌پذیر می‌شود. بدین ترتیب، مشخص می‌شود که برای کانت حکم ذوقی اگرچه سوبژکتیو یا ذهنی است، به صورت کلی معتبر است. وقتی انسان یک حکم زیباشناختی را ابراز می‌کند، نه صرفاً برای خودش، بلکه برای همگان حکم می‌کند و این حقیقت از آنجایی

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

ناشی می‌شود که همهٔ ما انسان‌ها دارای قوای واحدی هستیم و حالت واحدی از بازی آزاد یا عدم هماهنگی قوا برای ما حاصل می‌شود. (همان: ۱۴۷ـ۱۵۱)

بدین ترتیب، کانت به انسانیتی اشاره می‌کند که در همه افراد انسانی موجود است و سبب کلیت احکام ذوقی می‌شود. انتظار هماهنگی دیگران با احکام ذوقی ما حیثیت اخلاقی به داوری‌های ذوقی ما می‌دهد. به عبارت دیگر، اینکه ما انتظار داریم که دیگران با کنار گذاشتن امیال و خواسته‌های شخصی و بدون در نظر گرفتن غایات و اهداف مشخص به اشیا یا آثار زیبا توجه کنند، تا اندازه‌ای توقع و انتظار اخلاقی است که به مثابهٔ وظیفهٔ افراد در نظر گرفته می‌شود. پس، مشاهده می‌شود که کانت، قطع نظر از آراء شارحانش، بر آن است تا قرابتی را میان زیبایی‌شناسی و اخلاق شرح دهد، در حالی که همزمان آنها را مستقل از هم نگه می‌دارد.

شیلر این عقیدهٔ کانت را می‌پذیرد که ما باید در داوری‌های زیباشناختی خود از در نظر گرفتن اهداف و غایات امور اجتناب کنیم و بدون دخالت دادن مفاهیم فاهمه به امر قضاوت و داوری بپردازیم. وی نیز معتقد است که تنها از دریچهٔ چنین تأملی می‌توان اشیاء زیبا را به صورت مستقل در نظر بگیریم، خودمان را آزاد کنیم، و تحت تأثیر فهمِ حاکم و رایج و علایقِ شخصی خود قرار نگیریم. (Bernstein, 1977:152)

علاوه بر این، او تم اصلی اندیشهٔ کانت در مورد بازی آزاد قوای شناختی را پذیرفته و به همین فعالیت تحت عنوان «تعامل میان حس و عقل» اشاره می‌کند. در واقع، از نظر شیلر، یک برخورد و تضاد اجتناب‌ناپذیر در انسان میان دو وجه از وجوه آدمی وجود دارد. او با پیش کشیدن چنین مسئله‌ای و با تصدیق بر اینکه در عمل بازیْ انسان با غلبه بر این تضادْ انسان می‌شود، می‌خواهد بسیار جلوتر از بازی آزادِ قوای شناختی کانت پیش برود (Saperestein, 2004: 3-5). در ادامه به صورت مبسوط به بحث از بازی در اندیشهٔ شیلر خواهیم پرداخت.

شیلر در بحث از رابطه میان زیبایی‌شناسی و اخلاق نیز از کانت فاصله می‌گیرد. او به سادگی نمی‌تواند اندیشهٔ کانت را در مورد رابطهٔ غیرمستقیم میان زیبایی و اخلاق بپذیرد. در واقع، وی، برخلاف استاد خویش، این رابطه را کاملاً مستقیم می‌داند و بر آن است تا زیبایی و اخلاق را بدون هیچ گونه جرح و تعدیلی متحد سازد. به همین دلیل باید گفت تربیت زیباشناختی مترادف با تربیت اخلاقی است. اگرچه زیباشناسی و اخلاق در کار کانت به نوعی با هم مرتبطاند، او آنها را همواره متمایز از هم مطرح می‌سازد، زیرا، همان گونه که بیان شد، حکم زیباشناختی از علایق اخلاقی و الزامات بیرونی نیز عاری و رهاست.

کانت معتقد است که برخورد و تقابلی بنیادین میان طبیعت (که تمایلات انسانی را نیز در بر می‌گیرد) و حوزهٔ آزادی (که فراحسی و اخلاق است) وجود دارد. در حوزهٔ طبیعت روابط علّی به صورت خلل‌ناپذیر حاکم است و انسان دچار نوعی تعیّن‌گرایی یا همان جبرگرایی[۲] است و نمی‌تواند چندان دخل و تصرفی در امورِ آن بکند. تمایلات و امیال طبیعی انسان نیز از سنخ همین امور طبیعی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت تمایلات انسانی در کنترل خود شخص نیست و بنابر نیازهای طبیعی انسان ظهور و بروز می‌کنند. اما، بر عکس، در حوزهٔ اخلاقْ ما با نوعی آزادی از تعیّنات بیرونی سر و کار داریم که پیش‌شرط هر نوع عمل اخلاقی است. همان گونه که قبلاً بیان شد، کانت معتقد است که در حوزهٔ اخلاق ما با وظیفه سر و کار داریم و نباید در بند تمایلات[۳] خود باشیم. بنابراین، تضادی که به آن اشاره شد و به نوعی کانت آن را طرح می‌کند همان تضاد میان وظیفه و میل است. طبیعت جبرگرایانه است و، از همین رو، با آزادی قانون اخلاقی در تضاد است. از نظر کانت، وظیفه و میل در برخورد با هم قرار دارند، زیرا اخلاق حوزه‌ای متمایز از امور غریزی و امیال طبیعی را اشغال می‌کند. اگرچه در اندیشهٔ کانت این دو عالم به واسطهٔ این ادعا، که زیبایی نماد یا سمبول اخلاق است، در کنار هم قرار می‌گیرند، در حقیقت، آنها دو حوزه‌ای هستند که هرگز، به معنای دقیق کلمه، نمی‌توانند در کنار هم قرار بگیرند. (بوس، ۱۳۸۸: ۳۳۷ـ۳۴۱)

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

با وجود آنکه کانت عقیده داشت که هماهنگی واقعی طبیعت دوگانه انسان به لحاظ منطقی ناممکن است، شیلر آن را نپذیرفت و در صدد تبیین این هماهنگی برآمد (Martin, 1996: 167-174). او معتقد است که می‌توان بر دوآلیسم[۴] ضروری کانتی غلبه کرد، به گونه‌ای که زیبایی و اخلاق در تعامل هم قرار بگیرند تا تربیت اخلاقی تحقق یابد و موجود انسانی هماهنگ ظهور کند.[۵] کانت اعتراف می‌کند که حکم زیباشناختی با حکم اخلاقی در برخی خصوصیات با هم سهیم‌اند. برای مثال، هر دوی این احکام بی‌علقه‌اند، زیرا احکام اخلاقی از انگیزه‌ها و تمایلات شخصی مستقل‌اند و حکم زیباشناختیْ آزاد از هرگونه علقهٔ فردی. پس، آنها به طور مشابه با آزادی مرتبط‌اند. هر دو برای ما لذت بخش‌اند، بدون اینکه به غایات بیرونی معطوف باشند. بنابراین، آنها به طور مشابه هر دو مرتبط با آزادی‌اند؛ آزادی خیال در احکام زیباشناختی و آزادی اراده در احکام اخلاقی. (ibid: 7-8) در واقع، از نظر کانت، اخلاق با اراده سر و کار دارد؛ درست به همان اندازه‌ای که با زیبایی سر و کار دارد. همان گونه که تد کوهن[۶] در مقالهٔ معروفش، «چرا زیبایی نماد اخلاق است»، بیان می‌کند، اگر زیبایی سمبولی برای اخلاق است، باید راه و طریقی دقیق موجود باشد که در آن یک شیء زیبا شبیه یک ارادهٔ خوب باشد. اما، از آنجایی که ارادهٔ خوب اراده‌ای است که فقط با تکیه بر عقل عمل می‌کند و در این فرایند همواره در جست‌وجوی غایات بیرونی است و، برعکسِ آن، ابژهٔ زیبا نمی‌تواند صرفاً به سبب برآورده ساختن هدف یا غایتی خاص زیبا شمرده شود، باید گفت که ابژهٔ زیبا تنها از این لحاظ که نماد یا سمبول یکی از تصورهای ارادهٔ خوب اخلاقی است شبیه آن است. (Cohen, 1982: 227) به طور کلی باید گفت کانت معتقد است که رابطهٔ زیباشناسی و اخلاق تنها رابطه‌ای است که مبتنی بر برخی خصوصیات مشترک این دو حوزه است نه اینکه یکی از این حوزه‌ها در خدمت حوزهٔ دیگر باشد.[۷] همان گونه که بیان خواهد شد، شیلر، برخلاف کانت، بر آن است که زیبایی و داوری‌های ذوقی باید در خدمت نوعی تربیت اخلاقی یا همان اخلاقی کردن شخص و جامعه قرار گیرد. از همین روی، استقلال حوزهٔ زیباشناسی چندان برای او مهم نیست. وی، همانند کانت، معتقد نیست که داوری‌های زیباشناختی شبیه داوری‌های اخلاقی است و، از همین رو، زیبایی باید نماد خیر باشد، بلکه معتقد است که پرداختن به زیبایی و داوری‌های ذوقی زمینهٔ اخلاقی شدن شخص را فراهم می‌سازد، زیرا در این تجربه ما به آزادی، به معنای دقیق کلمه، نائل می‌شویم؛ همان آزادی‌ای که مبنای عمل اخلاقی است (Sharpe, 2005: 149-150). «پرداختن به زیبایی‌های طبیعی خود عمل و فرایندی اخلاقی است و انسان را به زیبایی‌های عالی‌ترِ اخلاقی رهنمون می‌سازد. پس دیگر زیبایی نماد اخلاق یا خیر اخلاقی نیست، بلکه پرداخت به آن مستقیماً ما را به اخلاق و فضایل اخلاقی هدایت می‌کند. ما در تجربهٔ زیبایی به شکاف میان حس و عقل پایان می‌دهیم و، با نائل شدن به شخصیتی جامع و واحد، آزادی را، که عبارت است از حالت تعادل میان حس و عقل، تجربه می‌کنیم.» (Saperestein, 2004: 7-9)

می‌توان مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان کرد. کانت بر آن است که هنر و زیبایی نمی‌توانند هیچ شناختی از چیزها به ما بدهند. از نظر وی، شناخت حاصل انطباق میان مفهوم و تجربه است و از آنجایی که حکم زیباشناختی کاملاً مستقل از مفهوم است، پس هنر و پرداخت به زیبایی نمی‌تواند ما را به شیوهٔ مرسوم و رایج تعلیم و آموزش دهد. اما، آن می‌تواند فهم احساسی ما را از مفاهیم انتزاعی (تصورهای عقل)، از قبیل خدا و عشق، تقویت کند. چنین فهمی می‌تواند از طریق تقویت خیال صورت بگیرد که خود حاصل بازی آزاد قوای شناختی است. در فرایند بازی آزاد، یعنی همان جمع کردن عقلانیت و حس، طبیعت (امر محسوس یا به عبارت دیگر قالب زیبایی) و آزادی (امر فوق محسوس یا محتوای زیباشناختی) در کنار همدیگر قرار می‌گیرند. تنها از این طریق است که درک مفاهیم خاصی که نمی‌توانند کاملاً از طریق فعالیت عقلانی محض فهمیده شوند ممکن می‌گردد. اما، این عقیده

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

که زیبایی نمی‌تواند به ما چیزی را تعلیم یا آموزش دهد عقیدهٔ مشکل‌زایی برای شیلر است که معتقد است از طریق تجربهٔ زیباشناختی تربیت اخلاقی صورت می‌گیرد، انسان رشد می‌کند، و از مفاهیم عالی اخلاقی و زیباشناختی آگاه می‌شود. (ibid: 10)

در ادامه، ادعای شیلر در مورد وجوه انسانی بیان می‌شود تا ارتباط اخلاق و زیبایی، با توجه به دغدغه اجتماعی ـ اخلاقی وی روشن‌تر شود.

عقیدهٔ شیلر در مورد وجوه انسانی

شیلر در نامه‌های زیباشناختی خود آن چیزی را برجسته می‌کند که تحت عنوان شکست‌های دوآلیسم کانتی از آن یاد می‌کند و بر آن است تا تغییرات ریشه‌ای، اما ظریف و دقیقی در شیوهٔ درک ما از آزادی، تجربهٔ زیباشناختی (به یاد داشته باشیم که این تربیت همان تربیت اخلاقی است) و مهم‌تر از همه اخلاق موجب شود. در حالی که او عقاید کانت را در مورد موجودات انسانی و توانایی آنها برای تجربهٔ زیبایی و رسیدن به بصیرت اخلاقی درک کرده و پذیرفته است، به شرح و توضیح توانایی درونی فرد برای پیوند دادن اصول زیباشناختی و اخلاقی می‌پردازد. وی در سرتاسر اثرش به صورت برجسته بر «بازی»، «لذت»، و «خیال» تأکید می‌کند؛ سه مفهومی که در نوشته‌های زیباشناختی‌اش به تحلیل آنها می‌پردازد. او در یادداشت‌هایش این کلمات را با تغییر و حرکت مرتبط می‌سازد و از این دریچه بر تغییر فرد و جامعه تأکید می‌ورزد. انسان نیازمندِ تغییر است، زیرا او در زمان مدرن افتاده است و همین افتادن سبب زایل شدن وحدت شخصیتی یا مَنشی او شده است. پس، شیلر ضرورت اصلاح را نه تنها برای خود، بلکه برای اصلاح اجتماع احساس می‌کند. او بر آن است که از زمان باستان و مخصوصاً در دورهٔ روشنگری، مَنش و شخصیت انسانی در هم شکسته شده و بدبختانه این امر جامعه را نیز تحت تأثیر قرار داده است. یونانیان باستان دارای یک انسانیت طبیعی بودند که اکنون دیگر فراموش شده است؛ آنها در زمانی می‌زیستند که هنر، مذهب، و علم در هم تنیده بودند و به واسطهٔ روابط درونی‌شان فهمیده می‌شدند. در واقع، یونانیان دارای نوعی وحدت الهی میان خیال و عقل بودند. اما، متأسفانه امروزه دیگر روح انسانی از هم گسیخته شده و جنبه‌های مختلف طبیعت ما دور از همدیگرند (Martin, 1996: 169-170). برخورد و نزاع سبب شده است وحدت و هماهنگی از بین برود و استدلال عقلانی از استدلال شهودی متمایز شود:

«برای یونانیان، طبیعت هرگز به طور محض فیزیکی نیست و، از همین روی، از محترم شدن آن شرمنده نمی‌شوند؛ همچنین هرگز طبیعت برای آنها به طور محض عقلانی نیست... طبیعت فیزیکی و احساسات اخلاقی، ماده و ذهن، زمین و آسمان با زیبایی حیرت‌آوری در شعر یونانی در هم ذوب می‌شوند.» (Schiller, 2007: 183)

شیلر بر آن است که در انسان دو سائق وجود دارد: یکی سائق حسی[۸] و دیگری سائق صوری[۹]. انگیزهٔ حسی معرف موجودیت فیزیکی انسان است. انگیزهٔ صوری از وجود مطلق یا سرشت عقلانی انسان مایه می‌گیرد. انگیزهٔ حسی پایبندکننده و در مقابل انگیزهٔ صوری آزادکننده و قانون‌پرداز است. احساس تنها بر آن است تا فرضاً حکم کند که این امر مشخص برای این شخص مشخص و خاص حقیقت دارد؛ آن هم در این لحظه یا روزگار. اما، آنجا که اندیشه سلطه دارد، وقتی حکم کند که «این وجود دارد» همانا حکم آن همیشگی و پایدار است. احساس و میل گویای این است که «این امر برای فرد تو و نیاز کنونی‌ات مناسب است»، اما وقتی فکر اخلاقی می‌گوید: «باید چنین یا چنان باشی»، در واقع، قضاوتی کلی و پایدار کرده است.

این دو گرایش، که در تقابل هم قرار دارند، مغایر یکدیگر نیستند؛ یکی پایبند لحظه و دگرگونی است و دیگری به ثبات گرایش دارد. این دو انگیزه، در مجموع، مبیّن جامعیت انسان است. همان گونه که بیان شد، این جامعیت در روزگار ما دستخوش گسستگی شده؛ یعنی انسان مفهوم کلیت خویش را از دست داده است. همه

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

چیز دلالت بر این دارد که فقط اتحاد مجدد آن دو است که وحدت آدمی را از نو تحقق می‌بخشد. با نگاهی ساده می‌توان دریافت که این دو انگیزهٔ متضادْ ناقض یکدیگر نیستند. آنها نه در موضوع واحد، بلکه در موضوع‌های متفاوت در تضادند. به عبارت دیگر، آنها درگیریِ متقابل ندارند، مثلاً انگیزهٔ حسی خواهان تغییر است، اما نه آن چنان تغییری که شخص را دگرگون کند. انگیزهٔ شکل به وحدت و بقا گرایش دارد ولی نه آن چنان که با تثبیت شخصیت انسان حالت او را نیز ثابت نگه دارد. پس دو انگیزهٔ مورد بحث منتفی‌کنندهٔ یکدیگر نیستند و انسان باید از هر دوی این سائق‌ها در شخصیت واحد خویش بهره‌مند باشد. (شیلر، ۱۳۸۵: ۱۴ـ۱۵)

هنر، زیبایی و اخلاق

شیلر برآورده ساختن وحدت انسانی را هدف زیبایی‌شناسی می‌داند. او ادعا می‌کند که چنین اقدامی تنها با توسل به هنر، که «ابزاری است برای شرافت بخشیدن به مَنش یا شخصیت انسانی»، امکان‌پذیر است (Murray, 1994: 64) بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که هنر و پرداختن به زیبایی دارای نیروی تربیتی مستقیمی است که در اندیشهٔ کانت غایب است. در واقع، برای شیلر هنر توانایی دارد که موجودات انسانی و به تبع آن جامعه را هماهنگ سازد. زیبایی‌شناسی دیگر برای او نظریه‌ای انتزاعی نیست، بلکه برای پرورش و تربیت یک شهروند خوب از ضروریات به‌شمار می‌رود.

شیلر تعریف کانت از زیبایی را بسیار انتزاعی و دور از تجربهٔ ما به عنوان موجودات انسانی می‌داند و بر آن است که زیبایی باید در پیوندی نزدیک با زندگی باشد. از نظر او، زیبایی باید با گنجاندن خود در وجود و هستی‌مان به ما تعلیم دهد، زیرا فقط زیبایی است که می‌تواند با یک‌دست کردن عدم تعادل و بی‌نظمی هماهنگی و نظم را ایجاد کند. او بحث منسجم و مجزایی در مورد زیبایی ندارد. تمام مطالبی که او در مورد زیبایی بیان می‌کند تنها عباراتی است که در آن زیبایی عامل جمع‌کنندهٔ وجوه یا سائق‌های مختلف انسانی معرفی می‌شود. آنچه مسلم است اینکه وی تعریف کانت از زیبایی، یعنی همان «غایتمندی بدون غایت»، را نمی‌پذیرد و معتقد است که زیبایی امری ذهنی نیست (آن گونه که کانت تصور می‌کند) بلکه آن کیفیت یا خصوصیتی عینی در برخی اشیا یا آثار است که سبب می‌شود ما با پرداختن به آن دارای منش و شخصیتی جامع و متحد باشیم (Saperestein, 2004: 11-13) در واقع، زیبایی چیزی است که از طریق آن انگیزه‌های حس و صورت در یک جا جمع می‌شود و شخصیت انسانی را از این طریق کامل می‌سازد. از آنجایی که شیلر انگیزهٔ حس را با حیات و انگیزهٔ فرم را با شکل تداعی می‌کند در نهایت زیبایی را شکلی زنده[۱۰] تعریف می‌کند. زیبایی فرم است، زیرا ما آن را مورد تأمل قرار می‌دهیم؛ اما در همان زمان زیبایی زندگی و حیات است، زیرا ما آن را احساس می‌کنیم. در عین حال، زیبایی حالتی از وجود ماست و فعالیتی که ما در آن درگیر می‌شویم. زیبایی به عنوان متعلقِ بازی به صورت فعال وجود درونی ما را درگیر می‌کند، آن را بهبود می‌بخشد و به آن وحدت می‌دهد. (ibid: 17; Schiller, 1974: 35)

شیلر مثل کانت می‌پذیرد که در داوری‌های زیباشناختی به هیچ وجه مفهوم جایی ندارد، زیرا شیلر، همانند استادش، بر آن است که این امر به داوری‌های ما آزادی و استقلال می‌بخشد. ابژه باید یک غایتِ در خود باشد و ما باید از زیبایی آن، مستقل از هر چیز بیرونی، لذت ببریم. وی آشکارا در بحث از بی‌علقگی وامدار کانت است، اما در بحث از استقلالِ زیبایی‌شناسی از کانت جدا می‌شود، به واسطهٔ تأکیدش بر روی وحدت و سازگاری میان زیبایی و اخلاق.

او برای این کار (وحدت بخشیدن به اخلاق و زیبایی) از کلیتی آغاز می‌کند که کانت معتقد بود احکام زیباشناختی باید حامل آن باشد. شیلر، همانند کانت، بر آن است که احکام ذوقی حامل کلیت‌اند و به هیچ وجه نمی‌توان این احکام را شخصی و محدود دانست. اما او نمی‌تواند با این ادعای استاد خویش موافقت داشته باشد که هیچ عینیتی در احکام ذوقی وجود ندارد. در

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

واقع، شیلر معتقد است که احکام ذوقی، علاوه بر کلیت ذهنی، دارای کلیت عینی نیز هستند. از نظر او، دخالت دادن زیاد ذهن، حکم ذوقی را انتزاعی، نظری، و حتی شخصی می‌سازد. فهم کانت از حکم ذوقی آگاهی از خود را در فرایند داوری کردن دخالت می‌دهد ـ که برای شیلر چندان خوشایند نیست. در مقابل، شیلر از نیروی بی‌خود کنندهٔ زیبایی صحبت می‌کند؛ تجربه‌ای که ما در آن چندان از اندیشیدن خودمان آگاه نیستیم، بلکه در حوزهٔ زیبایی‌شناسی فرورفته‌ایم. در واقع، شیلر معتقد است که زیبایی باید به صورت انسانی درخور فهم باشد و باید چیز بیشتری از حس مشترک وجود داشته باشد که ففهوم ما از زیبایی را هدایت و یا کنترل می‌کند (Saperestein, 2004: 13-14). این چیز بیشتر همان محتوای آثار هنری است که در نظر گرفتنِ آن مبنای عینی به کلیتِ حکم ذوقی خواهد داد. بدین ترتیب، مشخص می‌شود که فهم شیلر از زیبایی صرفاً سوبژکتیو و ذهنی نیست. زیبایی دارای تأثیر چشمگیری در زندگی انسان است و اصلاً این زیبایی است که (در قالب تربیت اخلاقی) ما را انسان می‌سازد. (Schiller, 1974: 24)

بازی و پیوند میان هنر و اخلاق

همان گونه که بیان شد، شیلر معتقد است که انسان در حالت اولیه و طبیعی خود حالتی کامل و متحد را داراست، یعنی حالتی آزاد از تضاد میان حس و عقلانیت. در حقیقت، شیلر تلاش می‌کند تا به تقابلی که کانت میان حس (که با طبیعت تداعی می‌شود) و عقل (که آن سوی طبیعت می‌رود و با آزادی و اخلاق در ارتباط است) ترسیم می‌کند غلبه کند.

قبلاً بیان شد که شیلر وجوه عقلانی و حسی ما را به ترتیب به عنوان دو انگیزه یا سائقهٔ حس و فرم توصیف می‌کند. او انگیزهٔ حسی را به حیات فیزیکی و مادی مرتبط می‌سازد. این انگیزه در ارتباط نزدیک با چیزهای زمینی و متغیر است. می‌توان این انگیزه را با تصور افلاطون از عالم صیرورت و شدن مقایسه کرد، زیرا آن با محتوای ابژه‌های انضمامی، که ما هر روز با آنها مواجهیم، سر و کار دارد. در مقابل، انگیزهٔ فرم یا صورت با امر کلی و عمومی مرتبط است. این انگیزه امری کلی است، با تصورات ابدی سر و کار دارد و آن سوی عالم فیزیکی می‌رود. این انگیزه را می‌توان با عالم صورت‌ها یا مُثل افلاطونی مقایسه کرد.[11] شیلر بر آن است که تنش بنیادینی میان این دو وجه از وجود ما به وجود آمده و در دنیای مدرن به اوج خود رسیده است و باید هر چه زودتر بر طرف شود. او در مورد آشتی دادن این دو وجه خوش‌بین است و همین امر سبب می‌شود که راه خود را از کانت جدا کند. زیرا کانت، علی‌رغم تلاشش برای چنین کاری، معتقد به برخورد جاودانهٔ این دو وجه از وجود انسانی است. (Saperestein, 2004: 14)

اما، راه حل شیلر برای بر طرف کردن برخورد و نزاع یادشده چگونه است؟ ممکن است در نظر اول این راه حل به ذهن متبادر شود که می‌توان یکی از طرفین را تابع دیگری کرد، اما شیلر به چنین اندیشه‌ای قانع نیست و بر آن است که هر دو طرف یا هر دو وجه انسانی باید از طریق هنر و زیبایی در کنار هم باشند. در چنین وضعیتی است که ما خشنود می‌شویم و لذتی را که کانت توصیف می‌کند احساس می‌کنیم، زیرا وقتی آنها در تضاد با هم قرار دارند وجود انسانی ضرورتاً نامتعادل است:

«غلبه یا چیرگی استعداد تحلیلی در انسان، ناگزیر، از نیرو و شور تخیل می‌کاهد و قلمرو محدود ابژه‌ها غنای آن را کاهش می‌دهد، از این رو متفکری که اهل اندیشهٔ انتزاعی است دلی خونسرد دارد، زیرا او انطباعات یا تأثراتی که، واقعاً، روح را تحت تأثیر قرار می‌دهد، فقط به عنوان یک کل تحلیل می‌کند. مرد کاسبکار و حسابگر، اغلب دارای قلبی خشک است زیرا، خیال او در انبوه یکنواخت مهارت‌هایش محدود شده و نمی‌تواند با تصورات ناآشنا مأنوس شود.» (Schiller, 1974: 13)

اگرچه شیلر در طرح مفهوم بازی از کانت تأثیر پذیرفته است، اما وی تأکید بسیار زیادی بر نیروی هماهنگ‌کنندهٔ ضروری و یا قدرت تربیتی آن می‌نماید. زیبایی به دلیل آنکه متعلق بازی است، سبب می‌شود

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

که انگیزه‌های حس و صورت (دو وجه وجودی انسان) به هم نزدیک شوند. زیبایی، ابژه یا متعلق هر دوی این انگیزه‌هاست. (ibid: 29) و از آنجایی که ما در فرایند بازی به زیبایی می‌رسیم تنها و تنها این فرایند است که می‌تواند دو انگیزهٔ بیان‌شده را با هم آشتی دهد. می‌توان گفت زیبایی حس و عقل، امر فیزیکی و امر روحی را به واسطهٔ مشغول کردن ما در فرایند بازی در کنار هم می‌آورد.

در واقع، شیلر به شیوه‌ای خاص حالت یا وجه حسی ما را از هویت سنتی آن، به عنوان یک قوهٔ پست، برتر برده و آن را همانند عقلانیت بخشی از منش و شخصیتمان می‌سازد. البته، باید توجه داشت که این بخش از طبیعت انسانی بسیار منفعل‌تر از بخش عقلانی ماست که فعال و غالب است. پس، هم‌بسته کردن دو حالت انسانی فرایندی است که در آن بخش حسی ما باید برجسته شود، در حالی که بخش عقلانی ما تعدیل می‌شود. تابعیتی که در این فرایند رخ می‌دهد، باید تابعیتی دوگانه باشد؛ احساس نباید دربارهٔ چیزی در حوزهٔ عقل تصمیم بگیرد، همچنین عقل نباید دربارهٔ چیزی در حوزهٔ احساس تصمیم بگیرد؛ تنها در چنین وضعیتی است که دو بخش یا وجه انسانی می‌تواند همبسته باشد. (ibid: 39) در حقیقت، این گام نهایی‌ای است که کانت هرگز آن را برنمی‌دارد. تأکید شیلر بر اینکه زیبایی تقابل میان حس و عقل را مرتفع می‌سازد سبب جدایی او از کانت می‌شود و درک جدیدی از موجود انسانی را ارائه می‌کند.

بدون زیبایی و تجربهٔ زیباشناختی ما وضعیتی بهتر از وضعیت حیوانات نداریم، زیرا در این صورت یا به وسیلهٔ امیال و خواسته‌های طبیعی‌مان اداره می‌شویم و یا ماشینی هستیم که فقط مستعد اندیشهٔ عقلانی است. برای درک هر چه بهتر این مطالب می‌توان به این نقل قول از استیون مارتینسون اشاره کنیم که «بازی آمیزه‌ای از تضادها نیست، بلکه... آن بازی درونیِ سخت و هماهنگ دو نیروی رقیب، اما هماهنگ است.» (Martinson, 1996: 175)

آزادی و انتقال از زیبایی‌شناسی (تربیت اخلاقی) به اخلاقی شدن

شیلر معتقد است که هماهنگی منتج از بازی، ما را به آزادی هدایت می‌کند. همان گونه که بیان شد، وی در این عقیده با روسو هم‌سو است که آزادی انسان به قیمت تخصیص‌بندی‌های دوران جدید و شرایط اجتماعی و اقتصادی ایجاد شده به وسیلهٔ عصر روشنگری قربانی شده است. پس، زیبایی به عنوان متعلق بازی آزاد، راهی را به سمت رها شدن لحظه‌ای[۱۲] از محدودیت‌های فیزیکیِ طبیعت و نیز محدودیت‌های اخلاقیِ عقل می‌گشاید. خلاصه آنکه بازی به ما اجازه می‌دهد تا طعم آزادی مطلق را بچشیم. زیبایی مبنای ضروری برای این تجربه است، زیرا از طریق زیبایی است که ما به آزادی می‌رسیم، بنابراین آزادی عبارت است از همکاری هر دو بخش طبیعت انسانی (Schiller, 1974: 4). این عقیده تا حدودی شبیه عقیدهٔ کانت دربارهٔ آزادی است، اما شیلر در این بارهٔ از استاد خود پیش‌تر می‌رود.

وی معتقد است که حالت آزادی منتج از بازی دائمی نیست، اما با تجربه کردن لحظه‌ای آن می‌توان زندگی انسانی و اخلاقی را تجربه کرد. پس، از نظر شیلر هنر نیروی آزادکنندهٔ قابل توجهی دارد، اما آزادی‌ای که این گونه خلق می‌شود، متمایز از آزادی‌ای است که کانت توصیف می‌کند. این یک آزادی مبتنی بر تعادل و هماهنگی دو بخش متضاد شخصیتِ ماست، تا یک آزادی در انتخاب. می‌توان گفت که آنچه شیلر به عنوان مفهوم آزادی بیان می‌کند یک پیش‌شرط ضروری برای مفهومی است که کانت از اخلاق ارائه می‌دهد. فقط وقتی ما یاد می‌گیریم بازی کنیم و از این طریق به تعادل میان حس و عقل برسیم، می‌توانیم وظیفه و میل را در موازات هم و نه در تقابل هم مطرح و به طور طبیعی از قانون تبعیت کنیم؛ به جای اینکه از عمل کردن به آن رنج ببریم. در واقع، شیلر با این عبارات می‌خواهد انتقاد اساسی خویش را به نظریهٔ اخلاقی کانت بیان کند. او بر آن است که کانت از قدرت طبیعی تمایلات و

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

خواسته‌های انسانی در بحث از اخلاق استفاده می‌کند و با پیش کشیدن وظیفه هر گونه عمل مطابق با تمایلات را اخلاقی نمی‌داند.[۱۳] شیلر معتقد است که اگرچه اخلاق کانتی ممکن است از لحاظ نظری هیچ مشکلی نداشته باشد، در عمل کسل‌کننده است، زیرا انجام دادن اعمال بدون هیچ تمایلی و، صرفاً از روی وظیفه خسته‌کننده و کسالت‌بار خواهد بود. (Schiller, 2005: 145-162)

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که نبرد میان طبیعت و آزادی در اندیشهٔ کانت برای شیلر مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند. شیلر آزادی را هم به صورت اخلاقی و هم به صورت طبیعی درک می‌کند؛ وقتی ما از لحاظ درونی آزاد هستیم می‌توانیم از لحاظ اخلاقی نیز آزاد باشیم و تنش میان امیال و احساسات ما نسبت به درستی اخلاقی از میان می‌رود.

در واقع، به نظر می‌رسد که شیلر با به میان آوردن نقش بازی در آموزش زیباشناختی بر آن است تا شکاف میان حس و عقل و به تبع آن وظیفه و میل را پر کند. از نظر شیلر، هر دوی این تقابل‌ها می‌توانند رفع و حل شوند. او بر آن است تا حس و عقل را چنان با هم جمع کند که هر قوه‌ای نه تنها تابع دیگری باشد بلکه به همدیگر خدمت کنند. وقتی چنین حالتی محقق شود وظیفه و میل می‌توانند به صورت مشابه در کنار همدیگر جمع شوند، زیرا ما آزادی را تجربه می‌کنیم و تمایلات حسانی ما دست از نبرد علیه وظیفهٔ عقلانی ما برمی‌دارند (Deli-giorgi, 2006: 7-9; Beiser, 2005: 176-178). خلاصه آنکه هنر دارای یک نیروی ضروری کامل است که به واسطهٔ آن کلیت به طبیعت انسانی بازمی‌گردد. پس، اصرار شیلر بر توانایی متحد کردن بخش‌های حسانی و عقلانی انسان در تقابل با اصرار کانت بر محقق نشدن چنین وحدت کاملی است. در حالی که، برای کانت امر حسی و عقلی گاهی با هم در جریان بازی آزاد و تجربهٔ زیباشناختی هماهنگ می‌شوند، شیلر معتقد است که از دریچهٔ بازی و تجربهٔ زیباشناختی می‌توان درمان قطعی برای این گسست فراهم کرد. برای وی بازی بازگردانندهٔ نیرومند وجود راستین انسان است و، نهایتاً، هم فرد و هم اجتماع را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در حالی که برای کانت بازی تنها یک هماهنگی لحظه‌ای است که در اثنای تأمل زیبایی آن را تجربه می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

دیدیم که شیلر چگونه با محوریت دادن به دغدغهٔ اجتماعی و اخلاقی خویش، با توسل به مفهوم بازی و دیدگاه انتقادی خود در مورد جدایی عقل و حس، زیبایی را با اخلاق و به طور کلی انسانیت مرتبط ساخت. در حقیقت، شیلر معتقد است که برای هر فرد انسانی یک انسان آرمانی محض وجود دارد. وظیفهٔ مهم موجودیت او در آن است که در تمامی تغییرات و گوناگونی‌های خود، هماهنگ باقی بماند. هدف تربیت اخلاقی یا همان آموزش زیباشناختی رسیدن به چنین هماهنگی آرمانی و پرورش دانهٔ کمال و وحدت در هر موجود انسانی است. چنین آموزشی شخصیت انسانی را شرافت می‌بخشد و هر کسی می‌تواند تجربه کردن بازی و رسیدن به کل را بیاموزد. این عقیده که شرافت و کمال در همهٔ انسان‌ها به صورت بالقوه وجود دارد، دلالتگر این حقیقت است که ما ذاتاً موجودات اخلاقی هستیم. پس، می‌توان گفت که اگرچه انسان همواره مستعد انجام دادن اعمال غیر اخلاقی و فاسد شدن است، دارای یک حساسیت بنیادین اخلاقی است که وقتی پرورش می‌یابد که طبیعت او در حالت هماهنگ و کامل قرار می‌گیرد. در واقع، آموزش زیباشناختی یا همان تربیت اخلاقی چنین رشد و پرورشی را محقق می‌سازد.

می‌توان گفت که ایمان به توانایی هنر در آشکار کردن حقیقت عامل دیگری است که شیلر را از کانت دورتر می‌کند. کانت بر آن بود که هنر نمی‌تواند دانشی از امور به ما بدهد زیرا شناخت، ارتباط مفاهیم با تجربه است و هنر باید مستقل از مفاهیم در نظر گرفته شود؛ اما، در مقابل، شیلر بر آن است که هنر و هنرمند راستین، ما را در سفر به سوی حقیقت و فهم بهتر از خود و عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، یاری می‌رساند.

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

پس، از طریق تجربهٔ زیبایی و بازی ما مستعد تجربه کردن عالم هنرمند و موجودی اخلاقی شدن هستیم. البته، به یاد داشته باشیم که وقتی شیلر ادعا می‌کند که ما از طریق هنر و، به طور کلی تجربهٔ زیباشناختی، می‌توانیم به نوعی شناخت عالم هنرمند و خودمان نائل شویم، مراد وی شناخت همان مفهومی نیست که کانت از آن گریزان است، بلکه مراد آن است که ما با سرگرم شدن به هنر، در حالتی کاملاً ناآگاهانه، برخی حقایق را به صورت ملموس و مستقیم تجربه می‌کنیم.

اگر از طریق بازی به زندگی نزدیک شویم فعالیت‌های اخلاقی ما به جای اینکه حالت اجباری داشته باشد لذت‌بخش و مورد پسند خواهد بود. زمانی تمایلات انسانی با فرامین عقل، یا به عبارت کانتی، با وظیفهٔ انسانی در تضاد است که انسان در حالتی نامتعادل و پرورش‌نایافته به سر می‌برد. اما، زمانی که انسان در فرایند بازی و تجربهٔ زیبایی به این حالت آرمانی و فرهیختگی نائل می‌شود هیچ گونه تقابلی میان این دو امر وجود نخواهد داشت.

پس، آشتی میان عقل و حس در فرایند بازی زیباشناختی مبنای اساسی اخلاق را فراهم می‌سازد. در واقع، شیلر با تعریف دوبارهٔ بازی نیرویی را به آن نسبت می‌دهد که کانت هرگز نپذیرفته است. او و کانت هر دو بر آن‌اند که تأمل زیبایی انتقال از طبیعت به محدودهٔ عقل (فوق حسی) را ممکن می‌سازد. کانت معتقد بود که ذوق انتقال از حس به اخلاق (حوزهٔ فراحسی) را میسر می‌سازد (زیبایی نماد خیر است) و شیلر نیز به انتقال مشابهی از وضعیت زیباشناختی به وضعیت اخلاقی اشاره می‌کند. اما، در مقایسه با کانت این انتقال برای وی یک انتقال بنیادین و اساسی است. برای او، در فرایند این انتقال، وجود انسانی توسعه می‌یابد و حساسیتی اخلاقی در آن رشد می‌کند.

برای شیلر وضعیت زیباشناختی نه تنها وسیلهٔ گذشتن از وضعیت طبیعی به وضعیت اخلاقی است، بلکه وسیله‌ای است برای گنجانیدن اخلاق در داخل طبیعت؛ به عبارت دیگر، وسیله‌ای است برای اجرای مؤثر ایده‌های اخلاقی در طبیعت. آموزش زیباشناختی با شکل دادن طبیعت ما از طریق آموزش احساس و حس، ما را تشویق می‌کند تا موجودات اخلاقی و عقلانی شویم. در واقع، این نوع آموزش، توانایی ما برای لذت بردن از زیبایی به خاطر زیبایی را رشد می‌دهد و ما ناخواسته درگیر بازی‌ای شویم که به سوی آزادی و حساسیت اخلاقی هدایت می‌شود. آموزش زیباشناختی به صورت موقت ما را تنها آزاد نمی‌کند، بلکه به ما الهام می‌بخشد که به لحاظ اخلاقی موجودات خودمختاری شویم. ما از این رهگذر برای همیشه خاطرهٔ روشنی از تجربهٔ زیباشناختی و نتایج اصلاحی آن خواهیم داشت و به صورت مدام ارزش عمل و وجود اخلاقی را به یاد خواهیم داشت. در صورت تحقق چنین امری، عمل اخلاقی زیبا می‌شود. عمل اخلاقی‌ای که چنین شخصی انجام می‌دهد، خود عین زیبایی است. زیرا، همان گونه که قبلاً گفته شد، زیبایی برای شیلر چیزی است که می‌تواند بخش‌های متضاد انسانی را در کنار هم متحد و یکپارچه سازد. در عمل اخلاقی نیز دو بخش متضاد انسانی، یعنی میل و وظیفه، در کنار هم قرار می‌گیرند و این عین زیبایی است.[۱۴]

پی‌نوشت‌ها

1. free harmony of cognitive faculties

2. deterministic

3. inclinations

4. dualism

۵. برای مطالب بیشتر در باب دوالیسم کانتی و برخورد شیلر با آن، رک: محمد رضا ریخته‌گران و محمد باقر قمی، «*فراتر از تقابل ماده ـ صورت، نگاهی به چگونگی بهره‌گیری شیلر از مفهوم بازی در گذر از این تقابل*»، نشریه *فلسفه*، سال ۳۸، ۱۳۸۹، ۵۷ـ۸۰.

6. Ted Cohen

۷. بر همین اساس، یکی از شارحان برجسته کانت، پل گایر، معتقد است که به هیچ وجه نمی‌توان در اندیشه کانت ادعا کرد که پرداخت به زیبایی و هنر می‌تواند احساس اخلاقی را در انسان ایجاد کند. صرف شباهت دو نوع داوری نمی‌تواند بر ضروری بودن پرداخت به زیبایی‌شناسی برای اخلاقی بودن شخص دلالت نماید. (Guayer، 1997: 317-321)

8. sensuous drive

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]

9. formal drive

10. living form

۱۱. به دلیل همین قرابت‌های اندیشه شیلر با اندیشه افلاطونی است که اسپاریوسو فلسفه شیلر را، به لحاظ مضمون، افلاطونی و، به لحاظ روش، کانتی می‌داند. (Spuriosu, 1989: 54)

12. momentary

۱۳. دقیقاً به دلیل همین انتقاد شیلر به کانت است که هگل، بر آن است که شیلر گامی فراتر از فلسفه کانت برداشته و از دیدگاه «وظیفه برای وظیفه» و از عقل‌گرایی مبهم، که طبیعت و واقعیت، حس و احساس را به عنوان مانع و محدودیت در نظر می‌گرفت، عبور کرد. (Hegel, 1951: 61)

۱۴. این عقیدهٔ شیلر یادآور عقیدهٔ شافتسبری (Shaftesbury) است که بر آن بود زیبایی عبارت است از هماهنگی و تناسب و می‌توان سلسله‌مراتبی را برای آن بیان کرد. اولین مرتبهٔ زیبایی همان زیبایی‌های طبیعی (مانند زیبایی گل یا دیگر زیبایی‌های موجود در طبیعت) و هنری (زیبایی‌های آثار هنری) است؛ و دومین مرتبه آن زیبایی‌های عالی‌تری است که تنها در اخلاق می‌توان یافت. (مراد از زیبایی‌های اخلاقی همان فضایل اخلاقی از قبیل راستگویی، سخاوت و ... است). به عبارت دیگر، از نظر شافتسبری اعمال اخلاقی، به واسطهٔ تناسب و هماهنگی‌شان، نوعِ عالی زیبایی‌اند. وی معتقد بود که پرداختن به زیبایی‌های طبیعی و هنری ما را شخصی اخلاقی خواهد کرد و سبب خواهد شد که دست به خلق اعمال اخلاقی زیبا بزنیم. در واقع، از نظر شافتسبری پرداختن به هماهنگی در اعیان طبیعی و هنری نوعی تناسب و هماهنگی را برای شخصیت و منش انسانی به وجود خواهد آورد و همین تناسب و هماهنگی در قالب اعمال اخلاقیِ زیبا ظهور خواهد کرد.

کتابنامه

بوس، استیفن، (۱۳۸۸)، «تأملی دوباره به امر زیباشناختی از دیدگاه کانت، شیلر و هگل»، ترجمه ابولفضل مسلمی، *زیباشناخت*، سال دهم، شماره دی، صص ۳۳۵-۳۴۷.

چنتلر، ابیگیل. (۱۳۸۴)، شیلر، در کتاب «نویسندگان برجسته قلمرو هنر»، کریس ماری، ترجمه صالح طباطبایی و فائزه دینی، انتشارات فرهنگستان هنر.

ریخته‌گران، محمدرضا و قمی، محمد باقر. (۱۳۸۹)، «فراتر از تقابل ماده ـ صورت، نگاهی به چگونگی بهره‌گیری شیلر از مفهوم بازی در گذر از این تقابل» نشریه *فلسفه*، سال ۳۸، صص ۵۷-۸۰.

شیلر. (۱۳۸۵)، *نامه‌هایی در تربیت زیباشناختی انسان*، ترجمهٔ محمود عبادیان، نشر اختران.

کانت. (۱۳۸۳)، *نقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، انتشارت نی.

Beiser, Frederick. (2005), *Schiller as Philosopher*, oxford.

Bernstein, John, Andrew. (1977), "Shaftesbury and Identification of Good with Beauty", *Eighteenth Century Studies*.Vol. 10, No. 3.pp.304-325.

Cohen , Ted & Guyer , Paul. (1982) ed, *Essays in Kant's Aesthetics*, University of Chicago University.

Deligiorgi, K. (2006), "Grace as Guide to Morals? Schiller's Aesthetic" Turn in *Ethics*, vol 23, No. 1, pp 1-20.

Carter. Allan. L, "Schiller and Shaftesbury", in *International Journal of Ethics*, Nol. 31, No.2, pp.203-228

Glauser, Richard and Savile, Anthony. (2002), *aesthetic Experience in shaftesbury*. Supplement to the Proceedings of the Aristotelian society.vol.76. No.1.pp.25-74.

Guayer , Paul. (1997), *Kant and Claims of Taste*, Cambridge University Press.

Hegel , G.W.F. (1951), Aesthetics: *Lectures on Fine Art, trans*. G.H.Bernard,Hafner

Martinson , S.D. (1996), *Harmonious Tension, the Writings of Fredrich Schiller*, University Delaware Press.

Martin, N. (1996), *Nietsche and Schiller: Untimely Aesthetics*, Oxford, Clarendon Press.

Murray, Patrick, p. (1994), *The development of German eastetic theory from kant to schiller*, Lewiston.

Saperestein, Ariela. (2004), *Beauty and Aesthetic Education in Schiller*, Association of Waldrof Schools of North America.

Sharpe, Lesley. (1991), *Schiller, Drama, Thought, Politics*, Cambridge.

_____.(2005) *Concerning Aesthetic Education*, in Book of A Companion to Works of Schiller, edited by Martinson, Camden House.

_____. (1974), *Letters upon the Aesthetic Education of Man*, Translated bt Reginal Snell, New york.

_____.(2005), *Concerning Aesthetic Education*, in Book of A Companion to Works of Schiller, edited by Martinson, Camden House.

_____. (2007), *Aesthetic and Philosophical Essays*, South California: Bibliobazaar.

Sparious, Mihai I. (1989), Dionysus Reborn, *Play and the Aesthetic Dimension in Modern and Scientific Discourse*, New york: Kornell Uuniversity Press

[Downloaded from kimiahonar.ir on 2026-10-13]